

تبیین میدان معناشناسی واژه «توکل» در نهج البلاغه

نصرالله شاملی^۱

علی بنائیان اصفهانی^۲

چکیده:

در این مقاله، پس از ریشه شناسی واژه توکل، تطور دلالتی و معنایی آن در نهج البلاغه، توضیح داده می شود. سپس واژه و مفهوم توکل در نهج البلاغه مورد تحلیل معناشناختی قرار می گیرد. چنانکه در آثار عارفان و سالکان طریق الهی بیان شده است، واژه توکل دارای طیف وسیعی از مصادیق است که در قالب های مختلف عقلی (فلسفی)، کلامی، عرفانی، تفسیری، روایی و اخلاقی خود نمائی می کنند و شبکه ای وسیع از معانی را تشکیل می دهند. این شبکه، بسیار پیچیده است و بسته به عوامل درونی و بیرونی تنظیم می گردد.

در این مقاله همچنین، واژه «تفویض» از نظر علم لغت و در اصطلاح عرفانی، توضیح داده می شود و ارتباط آن با توکل تبیین می گردد. واژه ی «توکل» اگرچه ممکن است با تفویض هم معنا باشد، ولی با ملاحظات سیستمی دیگر، از جنبه معنایی با یکدیگر متفاوت اند.

همچنانکه «توکل» در قرآن، دارای وجوه معنایی است، در نهج البلاغه نیز معانی متعددی بر آن بار شده است. چنانکه «توکل» مرکز ثقل سیستم معنایی باشد، تفویض که از نظر معنایی به «توکل» بسیار نزدیک است می تواند با آن هم معنا گردد.

واژگان کلیدی:

اخلاق، تفویض، توکل، معناشناسی، نهج البلاغه.

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان

طرح مسأله:

وکیل و وکالت و توکل از کلمات هم خانواده‌اند و ماده اصلی آنها «وکل» است. در لغت، این ماده با چند حروف اضافه بکار رفته و یکی از صفات باری تعالی در قرآن کریم به حساب آمده است.

اشتقاق فعل آن به صورت وَكَلَّ بِهِ، تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وِاتَّكَلَّ إِلَيْهِ به معنای اسْتَسَلَّمَ إِلَيْهِ، فراوان استعمال شده است. وقتی گفته شود: تَوَكَّلْ بِالْأَمْرِ، یعنی: ضامن شد تا نسبت به آن کار اقدام کند.

و همانطور گفته شده است: وَكَلْتُ أَمْرِي إِلَى فُلَانٍ: أَلْجَأْتُهُ إِلَيْهِ، یعنی: کارم را به او سپرده و به او اعتماد کردم.

پس توکل یعنی اعتماد بر دیگری و سپردن کار او با اطمینان خاطر. (مفردات راغب و لسان العرب ماده وکل)

وکیل اعم از کفیل است، هر وکیلی، کفیل خواهد بود، اما عکس آن صحیح نیست. (مفردات راغب، وکل)

همچنین وکیل بر وزن فعلیل به معنای مفعول در آیه ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً﴾، یعنی: برای آن که متولی کارت شود بر او اکتفا کن؛ و یا در آیه ۱۷۳ سوره آل عمران: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾، یعنی: خداوند برای ما بس، که او بهترین پشتیبان است. از نظر راغب در مفردات، توکل به معنی اعتماد است، چنانکه با حرف جَر «علی» استعمال شود. و اگر جَر «لام» باشد به معنی توکی است. او می‌گوید: «التَّوَكُّلُ عَلَى وَجْهَيْنِ: تَوَكَّلْتُ لِفُلَانٍ» یعنی: تَوَلَّيْتُ لَهُ: متولی کار او شدم. أَمَا تَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ: إِعْتَمَدْتُ عَلَيْهِ، یعنی: بر او اعتماد کردم سپس کارم را به او سپردم. (همان مصدر)

معلوم می‌شود، توکل اولی از توکی است. به همین سبب قرآن در سوره یوسف آیه ۶۷ (و آیات فراوان دیگری) فرمود: ﴿فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾، یعنی: افراد با ایمان باید بر خدا اعتماد کنند.

و در جای دیگر (طلاق - ۴) فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾، یعنی: هر کس

بر خدا اعتماد کند، او را بس است.

Archive of SID

علمای علم و جوه می گویند و کیل در قرآن دارای چهار وجه معنایی است:

۱- وکیل یعنی پروردگار مانند آیه ۲، سوره اسراء: ﴿وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً﴾ (وجوه قرآن، ص ۳۰۸)، یعنی: به موسی کتاب [تورات] دادیم و آن را هدایتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم تا غیر از من پروردگاری نداشته باشید.

در تفسیر کشف آمده است: وکیلاً یعنی رَبًّا تَكْلُونَ إِلَيْهِ أُمُورَكُمْ، یعنی: پروردگاری که کارهای خودتان را به او می سپارید. (الکشاف، ج ۲، ص ۴۸)

این معنا در تفسیر قاضی بیضاوی و المیزان علامه طباطبائی نیز آمده است. (انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۴) و (المیزان، ج ۱۳، ص ۳۶-۳۷)

۲- وکیل به معنی نگاه دارنده و بازدارنده. (الکشاف، ج ۲، ص ۶۷۹)

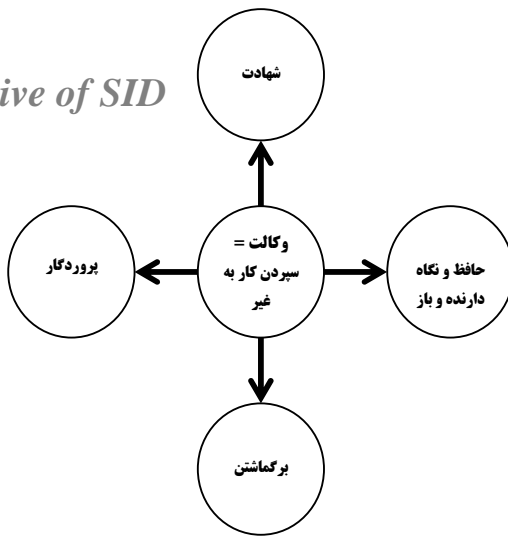
آیه ۶۸ سوره اسراء: ﴿أَفَأَمِنْتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً﴾، یعنی: آیا پس از نجات از دریا باز ایمن هستید که زمین شما را فرو برد یا بر سرتان سنگ بیارد آنگاه از آن بالای الهی بر خود حافظ و بازدارنده‌ای نیابید؟
۳- وکیل یعنی برگماشتن.

در آیه ۱۰۷ سوره انعام آمده است: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾، یعنی: و اگر خدا می خواست آنها را از شرک باز می داشت و ما تو را حافظ آنها نکردیم و تو بر آنها گمارده نشده‌ای. (مجمع البیان، ج ۳-۴، ص ۵۳۶) و (انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۲) و (المیزان، ج ۷، ص ۳۱۴)

۴- وکیل یعنی گواه.

در آیه ۲۸ سوره قصص آمده است: ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾، یعنی: و خداوند بر آنچه می گوئیم آگاه است. (انوار التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۲ و المیزان ج ۱۶، ص ۲۷)

بنابراین معنای
وکالت در مفهوم آن
سپردن کاری توأم با
اعتماد است. و برای آن
مصادیق زیادی است
که در اینجا ما به چند
گونه‌ی آن اشاره
کردیم.



طرح بحث

معناشناسی توکل در متن نهج البلاغه

۱- «إِنَّ أْبَعَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَهُوَ حَائِزٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ... الخ». (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱۷)، یعنی: دشمن ترین آفریده‌ها نزد خداوند دو نفرند: مردی که خدا او را به حال خود گذاشته و از راه راست دور افتاده است... و مردی که مجهولاتی به هم بافته و در میان انسان‌های نادان اُمت جایگاهی پیدا کرده است.

۲- در خطبه ۱۰۳ نیز شبیه به همان عبارت با اندک تفاوتی آمده است.

۳- «... فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِعَبْرِ اللَّهِ يَكِلُهُ اللَّهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ» (همان مصدر، خ ۲۳)، یعنی: هر کس

کاری برای غیر خدا انجام دهد، خدا او را به همان غیر واگذارد.

۴- «... فَأَوَّلَهُ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُرْفِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَذَلْتُمْ حَتَّى شَنَنْتُمْ عَلَيْكُمْ

الغارات...» (همان مصدر خطبه ۲۷)، یعنی: به خدا سوگند هر ملت‌ی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، دلیل خواهد شد. اما شما سستی بخرج دادید و خواری و ذلت پذیرفتید تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین‌های شما را تصرف

نمود...

۵- «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ، وَ مَنْ سَأَلَهُ أُعْطَاهُ وَ مَنْ أْفْرَضَهُ قَضَاهُ وَ مَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ» (همان

Archive of SID

مصدر خطبه ۹۰)، یعنی: هر کس به او توکل نماید او را کفایت می‌کند و هر کس از او بخواهد می‌پردازد و هر کس برای خدا به محتاجان قرض دهد، وامش را بپردازد و هر که او را سپاس گوید، پاداش نیکو دهد.

۶- «... وَ ثِقَّةٌ لِمَنْ تَوَكَّلَ...» (همان مصدر خطبه ۱۰۶)

۷- «وَ قَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوَازِ وَ سِتْرِ الْعَوْرَةِ، وَ الَّذِي نَصَرَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ وَ مَعَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَتَّى لَا يَمُوتَ...»، یعنی: خداوند به پیروان این دین وعده داد که اسلام را سربلند و نقاط ضعف مسلمانان را جبران کند. خدایی که مسلمانان را به هنگام کمی نفرت یاری کرد و آنگاه که قادر به دفاع از خود نبودند، از آنها دفاع کرد، اکنون زنده است و هرگز نمی‌میرد. (همان مصدر، خطبه ۱۳۴)

۸- «... وَ أَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا...» (همان مصدر، خطبه ۸۳)، یعنی: از او یاری می‌طلبم که توانا و پیروز است و به او توکل می‌کنم چون تنها یاور و کفایت کننده است...

۹- «فَاتَّقِ عَبْدُ رَبِّهِ، نَصَحَ نَفْسَهُ وَ قَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَ غَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ أَجَلَهُ مُسْتَوْرٌ عَنْهُ وَ أَمَلُهُ خَادِعٌ لَهُ وَ الشَّيْطَانُ تَوَكَّلَ بِهِ...» (همان مصدر، خ ۶۴)، یعنی: بنده خدا باید از پروردگار خود بپرهیزد، خود را پند دهد و توبه را پیش فرستد و بر شهوات غلبه کند. زیرا مرگ او پنهان است و آرزوها فریبده‌اند و شیطان همواره با اوست...

۱۰- «وَ أَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ تَوَكُّلَ الْإِنَابَةِ إِلَيْهِ...» (همان مصدر خطبه ۱۶۱)، یعنی: بر خدا توکل می‌کنم، توکلی که بازگشت به سوی او باشد...

۱۱- «اللَّهُمَّ إِنَّكَ آتِسُ الْإِنْسِينَ لِأَوْلِيَائِكَ وَ أَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمَتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ...» (همان مصدر خطبه ۲۲۷)، یعنی: خدایا تو با دوستان از همه انس گیرنده‌تری و برطرف کننده نیازهای توکل کنندگانی...

۱۲- «لا تَضِيعَنَّ حَقَّ أُخِيكَ إِتْكَالاً عَلَىٰ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مِّنْ أَصْعَتِ حَقِّهِ...» (نامه ۳۱ همان مصدر)، یعنی: هرگز حق برادر را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حَقِّش را ضایع می‌کنی با تو برادر نخواهد بود.

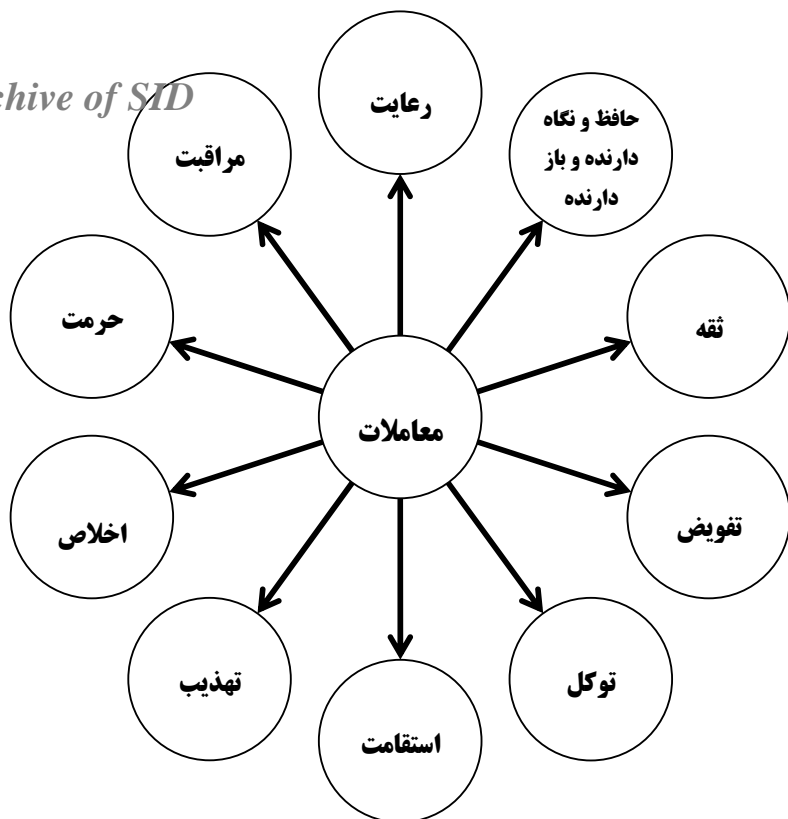
۱۳- «ما أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَباً لِّمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ إِتْكَالاً عَلَى اللَّهِ...» (همان مصدر حکمت شماره ۴۰۶)، یعنی: چه نیکو است فروتنی توانگران بر مستمندان برای بدست آوردن پاداش الهی و نیکوتر از آن خویشتن داری مستمندان برابر توانگران برای توکل به خداوند است.

تحلیل معنا شناختی توکل

برای آن که در تحلیل معنی شناختی نهج البلاغه دقت بیشتری داشته باشیم، توجه خوانندگان را به فضای عرفانی توکل که سالکان طریق حق قبلاً در آثارشان آنها را ترسیم کرده‌اند جلب می‌کنیم.

خواجه عبدالله انصاری (ره) در منازل السائرین، توکل را جزء معاملات ده گانه دانسته است، آنگاه که ابواب غیب از جانب خداوند تبارک و تعالی بر بنده با اشراق نور حق در دل او گشوده می‌شود، بازتاب این نور در نفس او موجب فرمانبرداری بنده در برابر تجلیات سرمدی می‌گردد. قلب در معامله با حق، با نیروی یقین بر انوار مقدس او اطلاع حاصل نموده و نفس به مقام اطمینان رسیده تا آنچه را قلب در مقام تجلی به آن یقین کرده، در مقام کسب آن را حاصل نماید. و این معامله‌ای است میان عبد مؤمن در مقام اطمینان و خداوند در مقام تجلی انوار رحمتش. از این جهت در هنگام معامله میان سالک مطمئن که دلش از انوار قدسیه به یقین رسیده است، ده معامله ثبت شده است: ۱- رعایت، ۲- مراقبت، ۳- حرمت، ۴- اخلاص، ۵- تهذیب، ۶- استقامت، ۷- توکل، ۸- تفویض، ۹- ثقه، ۱۰- تسلیم.

برای آن که بتوان یک فضای معنایی دقیق رسم نمود، معاملات میان سالک و حق جلّ و علا باید مورد ملاحظه قرار گیرد.



فضای معنایی معاملات قلب سالک با خداوند

در این فضای عارفانه، قلب با دریافت انوار قدسیه، چشم بصیرت یافته و انعکاسات نورانی خود را در نفس می‌تاباند، تا برای آن، اطمینان حاصل شود. اطمینان برای آنکه نفس بتواند با یک سلسله اقدامات و بر اساس اطلاعاتی که از قلب دریافت می‌کند، سلوک عرفانی خود را آغاز کند. در اینجا نفس قوه مجریه قلب برای عروج ملکوتی و کسب کمالات الهیه است. لکن نفس بدون کمک از اطلاعات قلب هرگز نمی‌تواند، راه سختی را که در پیش دارد بپیماید و آنچه را نادار و فقیر است از منبع قیاض علی الاطلاق دارا شود.

یکی از این عناصر که در فضای عرفانی معاملات نقش کلیدی دارد، توکل است. توکل با برخی از عناصر دیگر حوزه معاملات عرفانی هم معنی است. مثلاً واژه‌های «تفویض» و «ثقه» و «تسلیم» و «استقامت» می‌توانند از واژگان هم معنای توکل باشند. این هم معنایی را باید در متن نهج البلاغه نیز دنبال کنیم و ببینیم تا چه حد، در آن جا این هم معنایی صحت دارد؟ در هر حال وجود این واژگان هم معنا در حوزه «معاملات» موجب دقت معنایی «توکل» شده، حدود و ثغور آن را روشن‌تر کرده و حتی موجب بسط معنایی آن نیز می‌شوند. (شرح منازل السائرین، ص ۶۱ و پس از آن)

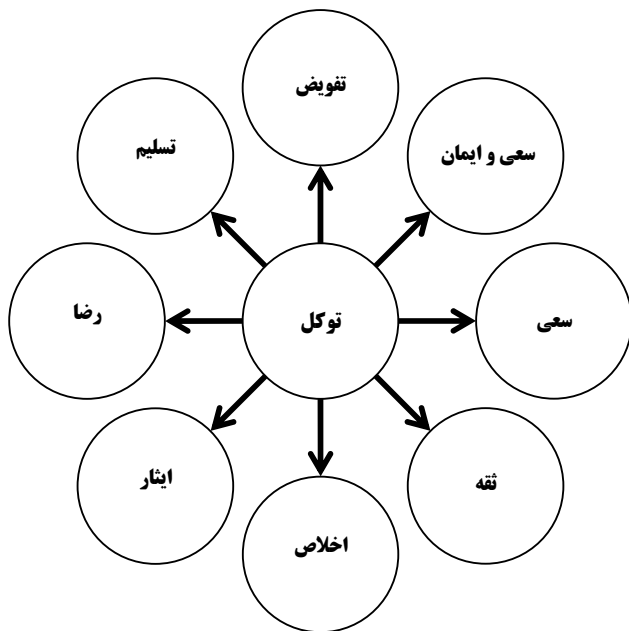
با بررسی در متن‌های مختلف نهج البلاغه که واژه «توکل» و مشتقات آن دیده می‌شود، معنای مفهومی و مصادیق توکل روشن می‌گردد، سپس باید ملاحظه کرد، در حوزه معنایی توکل چه عناصری با آن در ارتباط‌اند، ضمناً در همین حوزه فضیلت توکل، درجات آن، عدم تنافی میان سعی و توکل و اسباب و ابزاری که انسان برای وصول به مقام توکل استفاده می‌کند، مورد بحث قرار گیرد.

«توکل» منزلگاهی است که سالکان در آن مقام فرود آمده‌اند، مقامی که از مقامات موحدان محسوب می‌شود و از درجه بالایی برخوردار است، همانطور که اشاره شد، وقتی دل به مقام یقین رسد، نفس می‌تواند با استفاده از آن به مقام توکل نائل آید. سالکان طریق حق، توکل را افضل درجات اهل یقین دانسته‌اند، چنانکه آیه: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مائده / ۱۲۱)، (توبه / ۵۲)، (ابراهیم / ۱۱)، (مجادله / ۱۰)، (تغابن / ۱۳) دلالت مؤکدی بر فضیلت توکل دارد.

«توکل» دارای درجات مختلفی است بعضی از آن درجات، ضعیف و برخی دیگر قوی هستند. کمترین مرتبه توکل آن است که انسان روزی‌های مقدر از جانب خدا را در غیر وقت آن طلب ننماید و توقع زیاده از قدر مقرر هم نداشته باشد و عمر گران خود را در تحصیل آن روزی که منافی مقام توکل باشد تلف ننماید. (مصباح الشریعه، باب توکل، ص ۴۱۳-۴۱۹)

انسان سالک در مقام توکل باید بدانند سعی با توکل منافات ندارد، نه تنها تنافی این دو، معنا ندارد. بلکه سعی لازمهٔ توکل است؛ و متوکل برای بالا بردن درجات خود در این مقام نیز کوشش‌های زیادی لازم دارد. هر چه بر سعی خود بر بالا بردن درجه توکل بیفزاید، دریچهٔ تازه‌ای از معنای توکل گشوده می‌شود. در مقامات بالای توکل دیده می‌شود، توکل کلید ایمان و ایمان قفل توکل است. در درجه دیگر با شهود عرفانی، دیده می‌شود توکل، نفس ایثار و از خودگذشتگی است. عارفان واصل گفته‌اند: حقیقت توکل ایثار غیر است، یعنی غیر خود را بر خود گزینش کردن و با وجود عسرت و پریشانی و نیاز به نفقه در مسائل معیشتی، نفقه را برای دیگران هزینه کردن و دیگر را بر خود مقدم دانستن است.

از این مقام بالاتر، آنجاست که سالک علت حقیقی توکل را که قرب مقام ربوبی است، کشف نماید و پس از آن در مقام قرب حرکت کند و جز آن نخواهد، این درجه از عالی‌ترین درجات توکل به شمار می‌رود. در این مقام، اختیار متوکل، بطور کامل در دست خداوند است و او چون مرده‌ای است بی اراده در کف غسل، که هر چه او اراده



کند، پسندد و هر چه او را دگرگون و وارونه کند کمترین اعتراضی ننماید. (شرح منازل السائرین، ص ۷۵) و (جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۳-۲۳۵) با توجه به آنچه گفته شد،

حوزه معنایی توکل همراه با عناصر مرتبط با آن طبق رسم زیر است.

این حوزه معنایی به ما کمک می‌کند تا برای معنای توکل مجموعه واژگانی مرتبط با آن را نیز ملاحظه نماییم. بنابراین مطالعه این واژه‌ها برای رسیدن به الگوی کامل توکل ضروری است.

در متن شماره ۱ (خطبه ۱۷)، و شماره ۲ (خطبه ۱۰۳) و کَلَّ به معنای مفهومی بکار رفته است، با توجه به سیاق متن، عدم توکل به خدا موجب زیان‌های جبران‌ناپذیری می‌شود که به شرح زیر است:

۱- کسی که بر غیر خدا اعتماد کند خود به خود از راه وسط و معتدل، منحرف شده و سرانجام گمراه می‌شود.

۲- غیر متوکل، بدعت‌گزار می‌شود.

۳- مردم را به گمراهی دعوت می‌کند.

۴- در جامعه فتنه‌انگیزی را شعار خود می‌کند.

۵- هم ضالّ است (از طریق هدایت هدایت‌گران پیشین بهره نگرفته) و هم مضلّ است (سعی در گمراهی پیروان خود دارد).

۶- بار گناه دیگران را بر دوش می‌کشد و در پی کارهای زشت است.

۷- سعی دارد با تولید مشتی ابطال در میان افراد نادان جایگاهی پیدا کند.

۸- همیشه در تاریکی‌های فتنه مستغرق شده است.

۹- از دیدن صلح و صفا، کور و بی بهره است.

۱۰- در میان مردم سعی دارد خود را دانشمند بشناساند.

۱۱- برای ارضای نفس اطلاعات زیادی را گردآوری می‌کند که اندک آن بهتر از

بسیار است.

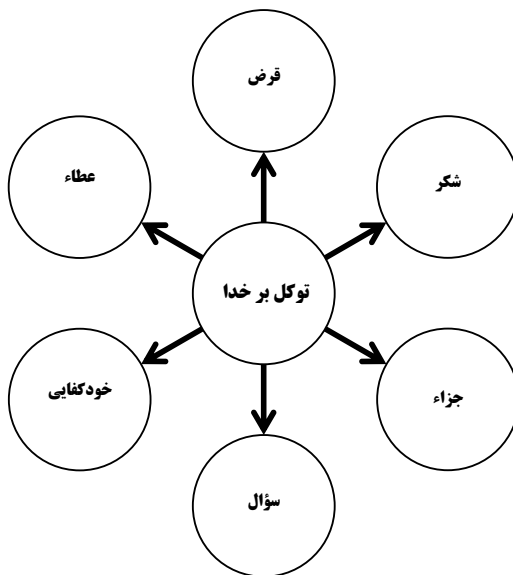
از خصوصیات معنی‌شناسی متن نهج‌البلاغه آن است که، به جای پرداختن به شرح معنایی واژه اخلاقی، سعی می‌کند، فضایی را ترسیم نماید که گاهی به صورت سلبی است. یعنی به جای شرح و بسط «توکل» و یقین، حدود و ثغور آن و مضرات عدم توکل (توکل

نمودن) را تبیین می‌نماید. ما این بیان سلبی واژگانی را به عنوان ابتکاری نو در تحدید و تعریف مفاهیم و مصادیق موضوعات اعم از عقیدتی، اخلاقی، علمی و فلسفی و... می‌دانیم و از ویژگی‌های فصاحت و بلاغت به حساب می‌آوریم.

Archive of SID

در متن شماره ۳ معنای مفهومی و کالت که همان سپردن کار به دیگری است، به کار رفته است. در متن شماره ۴ (خطبه ۲۷)، توکل، کار را به همدیگر سپردن است و همان معنای مفهومی در اینجا نقش دارد.

در متن‌های شماره ۵ (خطبه ۹۰)، (خطبه ۱۰۶)، (خطبه ۱۳۴)، (خطبه ۸۳)، (خطبه ۶۴)، (خطبه ۱۶۱) و (خطبه ۲۲۷)، معنای توکل از چهارچوب مفهومی به مصداقی تغییر شکل داده‌اند. هر کدام از این متن‌ها معنای خاصی را با توجه به سیاق، قرینه و عوامل بیرونی و درونی متن تولید می‌کنند که دیگری دارای آن معنا نیست. مثلاً در متن شماره ۵ (خطبه ۹۰) چنانچه، حوزه توکل را با ملاحظه عناصر مرتبط در متن رسم کنیم به صورت زیر است:



در این حوزه نتایج توکل بر خدا توسط فرد معتقد و با ایمان تبیین شده است:

۱- آنکه بر خداوند توکل نماید: اولین نتیجه آن خودکفائی و عدم نیاز به غیر است.

۲- آنکه بر خداوند توکل نماید: تنها از او درخواست چیزی می‌نماید و او نیز جواب مثبت خواهد داد.

۳- آنکه بر خداوند توکل نماید: برای برآوردن افراد نیازمند، به خدا قرض‌الحسنه می‌دهد و او آن را بهتر و بیشتر پس دهد.

۴- آنکه بر خداوند توکل نماید: شکرگزار او باشد و به همین سبب یاورش بیند.

آنچه در این بیان و تحلیل آمده، توکل بر خدا در امور خیریه و موضوعات مالی مردم است، آنجا که جامعه نیازمند به افرادی است که می‌توانند مساعدت‌های لازم را در امور مالی بنمایند. چنانچه در مکتب اهل بیت تربیت شده باشند، دارای ویژگی‌های خاصی در زمینه اخلاق و ایثارند که از دیگران در این سطح انتظار نمی‌رود. چنین افرادی اهل قرض‌الحسنه، عطاء و بخشش خودکفا و بی‌نیاز از غیر خدا، شکرگزار و در یک جمله متوکل بر خداوند می‌باشند.

در متن شماره ۶ (خطبه ۱۰۶) میان ثقه و توکل یک ارتباط ارگانیک از جنبه زبان شناختی است. اصولاً توکل وقتی معنا دارد که در آن ثقه و اطمینان قلبی نسبت به مبدأ فیاض علی الاطلاق باشد در غیر این صورت توکل معنای معنوی خود را از دست می‌دهد.

در متن شماره ۷ (خطبه ۱۳۴) معنای مفهومی توکل و مصداق‌های آن جمع شده است. بافت (سیاق)، متن معنای توکل را به معنای وَعَدَ تغییر داده و برخی مترجمان و شارحان نهج‌البلاغه نیز همین اعتقاد را دارند. شارح بحرانی این معنا را از آیه ۵۵ سوره نور: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ اقتباس کرده است.

بنابراین طبق نظر شارح بحرانی و مترجمانی نظیر دشتی (ره)، توکل به معنای وَعَدَ آمده

است. (شرح بحرانی، ج ۳، ذیل خطبه ۱۳۳) و (ترجمه دشتی، ذیل خطبه ۱۳۴)

ضمناً در همین خطبه ۱۳۴ حوزه معنایی توکل بیان شده به این گونه که، موکل انسان مجاهد و مؤمن است و خداوند وعده داده است، زمین را از لوٹ ناپاکان پاک کرده و

افراد صالح را بر آن حاکم گردانند. پس فضای توکل در این متن، توکل نظامی است، نه مالی و تجاری و نه توکل اجرائی در امور سیاسی و اجتماعی.

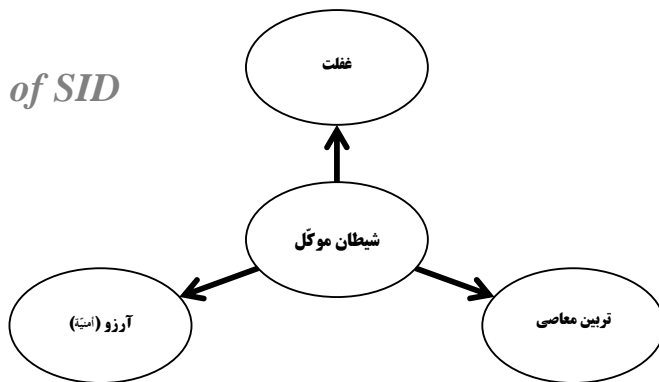
Archive of SID

در متن شماره ۸ (خطبه ۸۳)، توکل به صورت مصداقی آمده است و حوزه معنایی آن در این متن اعتقادی است. در اینجا دو عنصر کافی و ناصر از صفات فعلی خداوند با واژه توکل ارتباط معنایی دارند. توکل بر خداوند با صفت «کافی» همراه است، پس نیاز به دیگری را از انسان رفع می‌کند، و نیز توکل به خداوند با صفت «ناصر» موجب تقویت انسان در اعمال مادی و معنوی او می‌شود. هنگامی که پدر یک فرزند (مثلاً) به تازگی (در یک سالگی) راه افتاده باشد پدر سعی می‌کند دست او را بگیرد و در جاهای پرخطر مواظب راه رفتنش باشد. خداوند انسان با ایمانی که بر او توکل نموده است، نصرت می‌دهد. به ویژه در جایگاهی که این انسان با خطر روبرو است، برای نجات کارش سریعاً اقدام می‌کند، جنود خودش را به کمک او می‌فرستد، تا او را به مقصود نهایی برساند و چنان که موانعی شیطانی بر سر راه و سوسه کند با کمک منذران (آگاه کننده ها و یا هشدار دهنده ها) و پیامبرانش او را راهنمایی می‌کند و جلوی هر عذری را می‌بندد تا در قیامت بشریت هیچ حجتی بر خداوند نداشته باشد.

در متن شماره ۹ (خطبه ۶۴) شیطان پیوسته موکل انسان قلمداد شده و همواره با او است، پس برخی از کارهای انسان به او سپرده شده و این همان معنای مفهومی است که شیطان مصداق بارز آن گردیده است.

شیطان در هنگام و کالت کارهایی به او سپرده شده است:

- ۱- آرایش معاصی برای انسان جهت غلبه و تسلط بر او.
 - ۲- ایجاد آرزو در انسان برای تعریف توبه و به تأخیر انداختن آن.
 - ۳- ایجاد غفلت در انسان برای جهل و غفلت از هجوم آرزوها به سوی او.
- بنابراین اعمالی را که شیطان پیوسته در صدد آن است، تزئین معاصی، ایجاد غفلت، ایجاد اُمْنیَّة و آرزو است.



(شرح بحرانی، ج ۲، ذیل خطبه ۶۱) و (شرح خوئی، ذیل همین خطبه) در متن شماره ۱۰ (خطبه ۱۶۱) دو نکته مطرح است یکی رابطه واژگانی با انابه و دیگری معنای توکل است، در اینجا توکل معنای مصداقی دارد. محققان از شارحان عرفان اسلامی، توکل را در سیر و سلوک از قسم معاملات دانسته و انابه را از قسم بدایات به حساب آورده‌اند.

سبب اینکه امام(ع) توکل بر خدا را، همان توکل انابه فرموده‌اند، چیست؟ ابتدا باید در بحث بدایات به جستجوی معنایی برویم که با توکل ارتباط داشته باشد، ضمن آنکه از معنای انابه غفلت نشود.

شارح منازل السائرین در مقدمه کتاب گوید: اولین قسم از سیر و سلوک رسیدن به اموری است که انسان را به سوی حق بازگرداند، غفلت را به کنار گذارد، احساس یقظه و هشیاری به او دست دهد و به این باور رسد که اگر غفلت نماید، با توجه به آن که نفس او همواره با شیطان است، به آسانی در تحت ولایت او در آمده و هر عملی که از او سرزند، تا امضای شیطان در پای آن نباشد و نوعی آراستگی شیطانی در آن نباشد، انجام نخواهد داد.

رجوع از ولایت شیطان، و افتادن در طریق نجات به صورت افتان و خیزان، به تدریج موانع را از سر راه برمی‌دارد، تا هم با تفکر و تذکر و اعتصام همراه باشد و هم بتواند از جنگ شیطان و نفس اماره برهد. با تفکر و یقظه و توبه و انابه از شیطان دور می‌شود و با ریاضت از چنگال نفس اماره رها می‌گردد. مرکز ثقل دوری از ولایت شیطان که در آنجا تا حدود بسیار زیادی نفس به آرامش می‌رسد، انابه است. در این مرحله است که رجوع سالک به الله در عالی‌ترین مرتبه خود آغاز می‌شود. در اینجا دیگر سخن از رجوع از مخالفت انسان با احکام شریعت و مانند آن نیست. در این حال رجوع سالک در اصلاح عمل و طاعت و وفای به عهد است. چون او از بند شیطان رها شده در فضایی خود را احساس می‌کند که باید همه کارها را به حق تبارک و تعالی سپرد تا از لذت گناه خلاص گردد، غفلت و سستی را تجربه نکند و پیوسته به دنبال خدمت در جهت بندگی بیشتر باشد و این همان گوهر انابه است. در حالیکه شخص اعتماد بر خدا دارد، احساس رهایی از شیطان زمینه‌ای برایش فراهم کرده است، تا دیگر اندیشه بازگشت از انابه در او سر نزنند. یعنی شرط عدم رجوع از الله تبارک و تعالی، توکل بر او و سپردن همه اراده و توان خود در عالی‌ترین مرتبه که همان توکل اهل یقین و اهل معرفت است به خدای تبارک و تعالی و این را مقام قرب ربوبی گویند که قبلاً از آن بحث نمودیم.

متن‌های شماره ۱۱ تا ۱۳ نیز معنای جدیدی را القاء نمی‌کنند.

از آنچه گذشت نتیجه می‌شود، برای واژه «توکل» یک معنای مفهومی و طیفی وسیع از مصادیق وجود دارند که در قالب‌های مختلف عقلی (فلسفی) و کلامی و عرفانی و تفسیر و حدیث و اخلاق خودنمایی می‌کنند و شبکه‌ای وسیع از معانی را تشکیل می‌دهند. این شبکه بسیار پیچیده است و بسته به عوامل درونی و برونی تنظیم می‌گردد.

از نکات مهم دیگر در خصوص واژه «توکل»، مترادفات یا بوجه صحیح‌تر هم معنای آن است، این واژگان که قبلاً به آنها اشاره شد، عبارتند از ثقه، تسلیم، رضا و تفویض و مانند آن.

واژه «تفویض»، در اصطلاح عارفان در حوزه معاملات و پس از مقام «توکل» قرار دارد. در علم لغت، معنای آن برگرداندن چیزی به اصل خود است، در قرآن نیز همین معنی القاء شده است.

﴿وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ (غافر/۴۴)، یعنی: و من کار خود را به خدا

وا می گذارم که او کاملاً بر احوال بندگان آگاه است. (مفردات راغب، ماده فوض)

تفویض از نظر معنایی هم از نظر وسعت و هم از نظر لطافت بیشتر و بالاتر است، زیرا توکل بعد از وقوع سبب است و تفویض قبل از آن. تفویض عین استسلام است و توکل، تسلیم است. در حقیقت توکل شعبه‌ای است از تفویض.

تفویض در لسان اهل حال، براثت جستن از هر گونه ادعائی در برابر حق تعالی، واگذار کردن امر خود به او و او را در مقام تصرف فعل و اراده انسان نشانیدن. بر خلاف توکل، که مُوَكَّل برای اصلاح برخی کارهایش دیگری را برای انجام آنها استخدام می‌کند؛ زیرا موکَّل در ابتدا می‌خواسته خود اقدام به آن کار بکند و چون به عللی نتوانسته یا نسبت به اتمام و انجام آن با مشکلاتی روبرو بوده است، به ناچار دیگری را وکیل خود قرار می‌دهد. گاه نیز خود می‌تواند به تنهایی همان کار وکیل را بکند، لکن بنا بر مصالح و محاسباتی سعی می‌کند جهت بهتر انجام شدن یا عدم آگاهی از چونی و چندی آن، کار را به دیگری بسپارد. یعنی سپردن کارها به دیگری پس از وقوع سبب است. به این معنا که در ابتدا سعی نموده است، عملی را به اجرا گذارد اما در حین عمل، به موانع آن آگاهی یافته است، بنابراین برای دفع هر گونه مشکل و مانع آن را به وکیل می‌سپارد. در قرآن به این ظرافت معنایی اشاره شده است.

در جریان حضرت هود(ع) وقتی مشرکان شرّ و آزار آلهه خود را در برابر آن حضرت مطرح کردند؛ و به او تفهیم نمودند که از جانب خدایان به او مصیبت‌ها و بلاهایی خواهد رسید آن بزرگوار فرمود: ﴿أَتَىٰ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ...﴾ (هود/۵۶)

در داستان حضرت یعقوب نیز آمده است: وقتی فرزندان او برای چندمین بار قصد سفر به مصر داشتند و بنیامین برادر تینی حضرت یوسف را با خود بردند، به آنها سفارش کرد تا یکباره از دروازه شهری وارد نشوند، بلکه سعی کنند از دروازه‌های متعدد داخل گردند تا مشکلی بر آنها پیش نیاید، در اینجا چون عروض سوء و ظهور حادثه ناگواری در راه متحمل می‌نمود برای دفع آن فرمود: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ تَوَكَّلْتُ...﴾ (یوسف / ۶۷)

در جریان مبارزات رسول خدا (ص) با مشرکین نیز آمده است: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران / ۱۷۳)

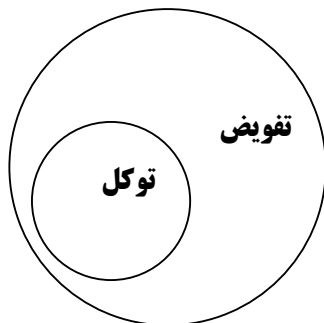
هنگامی که مشرکان در برابر مسلمانان جبهه‌گیری نمودند، و منافقان به مؤمنان گفتند، مشرکان لشکریان بسیاری بر علیه شما تدارک دیده‌اند از آنان در اندیشه و بر حذر باشید، بر ایمان مؤمنان افزوده شد و گفتند ما در مقابل همه دشمنان تنها بر خداوند توکل می‌کنیم و نیکو یآوری خواهد بود.

با توجه به سیاق آیه، در ابتدا مشکلی از ناحیه منافقان دال بر لشکرکشی مشرکان بوجود آمد، سپس مؤمنان گفتند: ما بر خدا توکل می‌کنیم. اما تفویض نیاز به سبب وقوع امری را ندارد. همانطور که در دعای پیامبر (ص) آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ» (شرح منازل السائرین، باب التفویض، ص ۷۸)، یعنی: پروردگارا! نفس خود را به تو تسلیم می‌کنم و پشتگرمی من برای تو است و همه چیز خود را به تو می‌سپارم.

در اینجا پیامبر (ص) بدون هیچ امری که دال بر ظهور سوء یا بلایی باشد، تفویض امر به خدا نموده است. تفویض در اینجا استسلام است. استسلام همان انقیاد و درست خود را در اختیار خداوند قرار دادن است زیرا مستسلم و مفوض، خداوند را فعال ما یشاء دانسته در حالی که در مقام توکل، انسان برای خداوند تکلیف می‌کند، بنابر مصلحتی کارش را به او می‌سپارد. پس توکل شعبه‌ای است از تفویض و تفویض چون توکل دارای درجات مختلفی است، بعضی از درجات برای عوام است که از مرتبه پائین تر برخوردار اند و بعضی برای خواص و برخی دیگر از مراتب آن برای اولیای الهی و پیامبران معصوم است.

در مرتبه عالی، تفویض یعنی سالک واصل در مقام شهود حق قرار گرفته و می بیند هر چه از حرکت و سکون و قبض و بسط در عالم رخ دهد، تنها از حق تعالی است و بس. در حالیکه مرتبه متوسط تفویض مقام یقین بود نه شهود.

Archive of SID



در آنجا سالک به این آگاهی یقینی رسیده است که هیچ عملی را مایه نجات انسان نمی بیند و هیچ اثری را مؤثر در عالم تشخیص نمی دهد، جز آن که او بخواهد. (همان مصدر، ص ۷۹)

در نهج البلاغه می توان به سراغ همان معانی رفت که تا کنون بررسی کردیم:
۱- «وَتَقَى لِمَنْ تَوَكَّلَ وَ رَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ...» (نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱۰۶)، یعنی: توکل موجب پیدایش اطمینان و آرامش دل است و تفویض سبب آسایش کسی است که کارش را یکجا به خدا واگذارده است.

۲- در متن خطبه ۱۹۲، استکانت در برابر امر خدا با مقام توکل هماهنگ است و استسلام در برابر طاعت او با مقام تفویض متناسب است. یعنی آنکه در برابر امر خداوند خضوع دارد، در مقام توکل و آنکه فرمانبردار محض طاعت خداست در مقام تفویض است.

سایر واژگان، همچون ثقه و تسلیم و رضا از عناصری هستند که در حوزه های دیگر معنایی بیشتر تأثیر دارند، لذا از بحث در مورد آن ها خودداری می کنیم.

همچنانکه قبلاً گذشت، واژه وکالت در قرآن و نهج البلاغه دارای معانی مقصود است. «توکل» یک معنای مفهومی دارد و چندین معانی مصداقی، پس می تواند از مقوله اشتراک معنایی باشد. «توکل» دارای معناهای سیستمی است. یعنی هرگز نمی توان معنای دقیقی را که اهل لغت یقین کرده اند بطور یقینی در واژه «توکل» در نظر گرفت. باید دید «توکل» در چه میدان معنایی قرار دارد و چه عناصری در سیستم فعال اند، آنگاه معنای دقیق «توکل» به دست خواهد آمد. همچنانکه «توکل» در قرآن دارای وجوه معنایی است، در نهج البلاغه نیز معانی متعددی بر «توکل» بار شده است. چنانکه «توکل» مرکز ثقل سیستم معنایی باشد، تفویض که از نظر معنایی به «توکل» بسیار نزدیک است می تواند با آن هم معنا گردد. به همین جهت گاهی این دو واژه در جایی مترادف و زمانی هم معنا می گردند. وقتی می گوئیم هم معنایی منظور آن است که هر دو را در میدان معنایی قرار داده ایم و بدین سبب میدان معنایی بر هر دو سایه افکنده است، اما «توکل» هر چند با تفویض ممکن است هم معنا باشد، لکن با ملاحظات سیستمی دیگر، آن دو با هم از جنبه معنایی متفاوت می شوند. در ذات واژه «توکل» ثقه و اعتماد است، در حالیکه این معنا مورد ملاحظه می باشد، میان توکل و ایمان و اطمینان و تولی، رابطه ارگانیک برقرار است.

«توکل» در زمینه های اخلاقی، تفسیری، علم حدیث، عرفان عملی (سلوکی) دارای معانی متفاوت است، پس اصطلاح «توکل» وقتی می تواند کاربرد صحیحی داشته باشد که ما آن زمینه ها را نیز بر حسب شرایطی که در ذات خود دارند، مورد ملاحظه قرار دهیم.

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۰۸ ق، *لسان العرب*، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۳. ابن میثم، میثم بن علی، ۱۴۲۰ ق، *شرح نهج البلاغه*، دارالتقلین، بیروت.
۴. اصفهانی، راغب، حسین بن محمد، ۱۳۶۲ هـ ش، *المفردات فی غریب القرآن*، المكتبة المرتضویة، بی جا.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، تحقیق محمد عبد الرحمن مرعشلی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۶. تفسیلی، حبیب بن ابراهیم، ۱۳۴۰، *وجوه قرآن*، اهتمام مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۷. جعفر بن محمد، امام ششم، ۱۴۰۳ ق، *مصباح الشریعه*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
۸. خوئی هاشمی، بی تا، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تصحیح ابراهیم میانجی، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
۹. دشتی، محمد، ۱۳۷۹ هـ ش، *ترجمه نهج البلاغه*، حضرت امیرالمؤمنین (ع)، انتشارات مشرقین، قم.
۱۰. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقایق التنزیل*، دار الكتاب العربی، بیروت.
۱۱. طباطبائی، محمدحسین، ۱۴۱۱ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۸ ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات دارالمعرفه، بیروت.
۱۳. قاسانی، کمال الدین عبدالرزاق، ۱۴۱۳ ق، *شرح منازل السائرین ابو اسماعیل عبدالله الأنصاری*، انتشارات بیدار، قم.
۱۴. نراقی، مهدی بن ابی ذر، ۱۳۸۳ ق، *جامع السعادات*، تعلیق و تصحیح محمد کلانتر، مطبعه النجف، نجف.